بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی تحمد لثنائه المستغرق بردائه الکبریاء المتوحد بالنعمة والعلاء والصلوة علی اشرف الانبیاء محمد واهل بیته الاتقیاء

اما بعد ای سبحانه [illegible] واذ قال ربک للملئکة انی جاعل فی الارض خلیفة قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها
ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک قال انی اعلم ما لا تعلمون حسب حضرت باری نسبت بنیه کان
ذکر شد حالا عرضه میدارد که خداوند تبارک وتعالی نسبت ببعضی از بنیه کانش محبت مخصوص دارد مثل
شخصی که معصیت نموده بعد توبه میکند لقد رد عز الباز خداوند خوشحال تر میشود تو بنده خود را مثل
دلبند تا در بیابانی مرکب وتوشه خود را گم کرده باشد وناگاه آنرا بیابد یحب التوابین ویحب المتطهرین
همچنین وارد شده است که بنده که گناه میکند زمینی که بر او است از آن مطلبد که او را خسف نماید
وسقف او را آسمان از آن مطلبد که بر او ساقط بشود بنقول الله سبحانه ثم کفا من عبدی وامهلاه فانکالم
تخلقاه ولو خلقتماه لرحمتماه ولعله یتوب الی فاغفر له ولعله یستبدل صالحا فابدله حسنات وذلک
سر قوله تعالی ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد وبقضاء
حکمت بالغه آن بوده که انسان را چنانکه حسد او را از عناصر که هر یک طبع واقتضائی دارند خلق نموده
همچنین قوای نفسانیه وباطنیه او را مختلف نماید عقل که داعی بر تجهیل عاقبت وتحصیل رضای درگاه عزت
باو عطا نماید وجهل که باعث بر عصیان وبعد از حضرت الهی است در او مقرر نماید وشهوت وغضب که بهائم
وسباع در آنها نهایت کمال اند بجهت تحصیل منافع جسد ودفع موذیات عطا نماید تا آنکه در این دار ابتلا
وامتحان چندی سلوک نماید ودر ترجیح جنبه ملکیت خود وتغلب او بر شیطانیت اوست که فضیلت انسان
بر ملائک وملکوت واضح وهویدا گردد لهذا از کمال رافت ورحمت ممد وبعض چند از خارج از ملکه وبنیاد عقل
وعلما وکتب وصحف ومواعظ مقرر فرموده ~~[illegible]~~ خانکه
جنبه جهت شیطان تقویت داده در باب آنکه بیست هزار سال طریق عبودیت پیموده ودر کعت نماز در
چهار هزار سال بجا آورده ولکن آخر الامر ضعف جسد او را در مخالفت الهی واستخفاف بامر ربانی انداخته
ملعون ومطرود گردیده واز راه حسد وبغض کمر عداوت آدم وذریه او را میان بسته بوساوس وحیل
آدم را بتناول از شجره نهیه داشته پس از ابتلاء او باین ترک اولی وساقط البته خبانه او شیطان از

۳۸۶
۲۱۲۱۰۹

۳۸۶

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
مؤلف
موضوع
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۱۲۱۰۹
شمارهٔ اختصاصی (۳۸۶) از کتب اهدائی : معزی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی تجدد لنا المتفرد بدوام الکبریاء المتوحد بالعظمة والعلاء والصلوة علی اشرف الانبیاء محمد وآله تمت القضاء

اما بعد حق سبحانه و از قال ربک للملئکة انی جاعل فی الارض خلیفة قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها
ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک قال انی اعلم ما لا تعلمون حسب حضرت باری نسبت ببندگان
ذکر شد حالا عرض میشود که خداوند تبارک و تعالی نسبت ببعضی از بندگانش محبت مخصوص دارد و بر بعضی
شفقت که معیت نموده بعد توبه میکنند لقد ورد عن الباقر ع خداوند خوشحال تر میشود به توبه بنده خود از شما که
دلبسته تا در بیابانی مرکب و توشه خود را گم کرده باشد و ناگاه آنرا بیابد بحب التوابین و یحب المتطهرین
و همچنین وارد شده است در بنده که گناه میکند زمینی که بر او است از آن میطلبد که او را خسف نماید
و سقف او از آسمان از آن میطلبد که بر او ساقط بشود فیقول الله سبحانه تعالی کفا من عبدی و امهلاه فانی کلم
تخلقاه ولو خلقتماه لرحمتماه ولعله یتوب الی فاغفر له ولعله یستبدل صالحا فابدله حسنات و ذلک
سر قوله تعالی ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده
حکمت بالغه آن بوده که انسان را چنانکه حسد او را از عناصری که هر یک طبع و اقتضائی دارند خلق نموده
همچنین قوای نفسانیه و باطنیه او را مختلف نماید عقلی که داعی بر تجهیل عاقلت و تحصیل قرب بدرگاه احدیت
باو عطا نماید و جهلی که باعث بر عصیان و بعد از حضرت الهی است در او مقرر نماید و شهوت و غضبی که بهائم
و سباع در آنها نهایت کامل اند بجهت تحصیل منافع جسد و دفع موذیات عطا نماید تا آنکه در این دار ابتلا
و امتحان چندی سلوک نماید و در ترجیح جنبه ملکوتیت خود و تغلیب او بر شیطانیت کوشد که اهلیت انسان
بر ملک و ملکوت واضح و هویدا گردد لهذا از کمال رافت و رحمت مدد و معین چند از خارج از ملائکه و انبیا و صلحا
و علما و کتب و صحف و مواعظ مقرر فرموده ~~[illegible]~~ چنانکه
جنبه جهت الشیطان تقویت داده در با آنکه هیچ هزار سال طریق عبودیت پیموده و در کعبت نماز در

۳۸۶

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
مؤلف
موضوع
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۱۲۱۰
شمارهٔ اختصاصی (۳۸۶) از کتب اهدائی : معزی

۳۸۶ معزی
۲۱۲۱۰

از نهایت شوق و سرور شروع کرد بتعظیم کردن و آوازه خوانی نمودن در هوا دل من تنها از هبوط
که رسید شروع نمود بجهت خواندن زبان که مشتق شد شروع کرد بنوحه کردن و بعد بینهای بهشت را
بیاد ایشان آوردن این بود که حضرت آدم تضرع بدرگاه الهی نمود بار الها این دشمن را که
از برای من قرار دادی در بهشت که بودم خود او را از نهم فق له السنته بالسنته و بحسنه بسبب اشتهالی
سبحانک رب زدنی فی لا یولد لک ولد الا حملت سوء بلکا سوء او بلکان یحفظانه فی رب زدنی
فی التوبة مفروضة فی کسر ما دام فیها الروح از اینجهت است که گرفتن روح از ابتدای سر تا کشتن
باشد که تا وقتیکه بسینه نرسیده هنوز موقع قبول توبه راست فی رب زدنی فی غفر الذنوب
ولا ابالی فی حسب فی فق ابلیس هذا الذی کرمته وفضلت علیه وان لم تفضل علی اقوی علیه فی
لا یولد له ولد الا ولد لک ولد ان فی رب زدنی فی تجری منه مجری الدم فی العروق فی رب زدنی فی تخذ
نهت وذریتک فی صدورهم مساکن فی رب زدنی فی بعد هم وتبعهم وما یعدهم الشیطان الا غرورا
شیطانست که قسم خورد بعزتک لاغوینهم الا عبادک منهم المخلصین درجه ادراکی و حس مثل انسان است
چنانچه شاهد منفعه که بجهت ادراکی کوشش شد حزب الشیطان و حال آنکه کوشش از حیوان صادر
و هشتمام را که از گرگ بنوز فرار میکند و اما انسان از عدم خوف و بیم و کمال اسود که بجای تبرسد
و مهابت کتاب الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان میگردد باری کلام که تا اینجا شنیدید
برسنت که بیان کنم بجهت خداوند را بسبب به بندگان و عداوت شیطان را با ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم

المجلس الاول الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله والملائکة اعدائهم اجمعین الی یوم الدین

شانزده چیز است که تنها افطار بآنها موجب قضا و کفاره است اول اکل عادی و غیر عادی دوم شرب عادی
خون آب و غیر عادی چون آب چشم که در موقع گریستن بدهان میرسد مقدار باشد یا غیر مقدار هر چند بعضی
اشکال کرده اند در شرب غیر مقدار مثل جذب کردن آب از بینی بدهن بطریق استنشاق سیم جماع
یعنی بوت حشفه در مادر زن قادح نیست چهارم استنما یعنی اصال غبار غلیظ بحلق و آن داخل شدن
قدری از اجزای است در حلق مثل دخان هوا بسبب نفس کشیدن پس باید اجتناب کرد از نصاحت
و گرد و غبار آنها و همچنین اسباب و جاروب کردن زمین و شفته کندم و در کشیدن قلیان اشکال
هست نظر باینکه ملحق بغبار غلیظ یا اسم شرب براو اطلاق میشود و لا اقل از دخول اجتناب از او
سیره مسلمین که در ایام ماه رمضان بهیچکس ترک کشیدن قلیان و شیشه و سیگار نمیشود ششم گذ
بر خدا و رسول و ائمه چه در احکام مثل حکم کردن بنجاست و یا حرمت چیزی که دخل نیست بلکه از روی غضب حق شخص و یا
در برائی مثل دروغ ساختن از زبان حضرت ابی عبد الله یا حضرت سجاد بلکه از قسم موجب کفاره حجت
و اما دروغ دادن از زبان عباس فریب اگرچه در ابطال روزه مشکلست اما محصلت و انمش الیه تحقیقا
هفتم از آنهاست بغو بردن تمام سر در آب و باکی نیست باستیلای تحت مطر خرزه صب ماء و زه استیلای از سر
آب انبار هشتم بقاء بر جنابت عمدا تا طلوع فجر که صبح صادق باشد نمیشود تیمم کردن دهم آلوده کردن
و از جمله اشیائی که بر شخص روزه دار لازمست اجتناب از آنها نکند غیبت محرمه است قال الله لا یغتب بعضکم بعضا
ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه و فی النبوی ایاکم و الغیبة فان الغیبة اشد من الزنا قالوا
و کیف اشد من الزنا قال لان الرجل یزنی و یتوب فیتوب الله علیه و ان صاحب الغیبة لا یغفر له حتی یغفر
صاحبها و فیه ایضا قال کذب من زعم انه ولد حلال و یاکل لحوم الناس و ایضا یوتی باحد یوم القیامة و قد
بین یدیه دیدفع الیه کتابه فلا یری حسناته فیقول الهی لیس هذا کتابی فانه لا یری فیه طاعتی فیقال
ان ربک لا یضل و لا ینسی ذهب عملک باغتیاب الناس ثم یوتی بآخر و یدفع الیه کتابه فیری فیه طاعات کثیرة

فيقول الهي انه الكتابي فاني ما عملت هذه الطاعات فيقال فلان عملتها لك فدفعت حسناته اليك
وقال ثم للملكة جاء قالوا ابعثني فهاتوا بقيد فيها ولسفك الدماء اني اعلم ما لا تعلمون بما خداوند نسبت بآن
مرحمش بيش از نيست تا انحلق آنكه، وتمهداه تبداء بلا روية اجالها ولا تجربة استفادها ولا
حركة اخذتها ولا هامة نفس اضطرب فيها — الودية محال است برخداوند لوجهين احدهما
القوة المفكرة من خواص نوع الانسان الثاني ان فائدتها تحصيل المجهولات التجربة محال ايضا لوجهين
الاول تركيبه من الحس والعقل كتجربة الهلال السقوم بمشاهدته والثاني لاحتياج التجربة الى مجال عاد
والحركة سلوم المحالية والهمة لوجهين الاول ان الميل النفساني من خواص الانسان طلبا لجلب النفع
والثاني انه مستلزم للتمايز وهو من شان الممكن وهو تعالى بديع السموات والارض اذا قضى امرا
فانما يقول له كن فيكون — ثم حمد سبحانه من خلق الارض وسهلها وعذبها وسبخها وتربتها
بالماء حتى خلصت ولاطها بالبلة حتى لزبت فجعل منها صورة ذات اشباح وودصول واعضاء وفصول
اجمدها حتى استمسكت واصلدها حتى صلصلت لوقت معدود واجل معلوم ثم نفخ فيها من روحه
فمثلت انسانا ذا اذهان يجيلها وفكر يتصرف بها وجوارح يخدمها وادوات يقلبها ومعرفة
يفرق بين الحق والباطل والاذواق والمشام والاجناس مسجونا بطينة الالوان المختلفة والاشباه المؤتلفة
والاضداد المتعادية والاخلاط المتباينة من الحر والبرد والبلة والجمود والمساءة والسرور —
وتمادى به سبحانه الملائكة ودائعه لديهم وعهد وصيته اليهم في الاذعان بالسجود له والخضوع لتكرمته فقال اسجدوا
لآدم فسجدوا الا ابليس وقبيله غرتهم الحمية وغلبت عليهم الشقوة وتعززوا بخلقة النار واستوهنوا خلق
الصلصال فاعطاه الله النظرة استحقاقا للسخطة واستتماما للبلية وانجازا للعدة فقال انك من المنظرين
الى يوم الوقت المعلوم — مر بقيه اين خطبه كامله كفته بمعنى آنكه ابن ابراهيم جان اول موجودات
عقل اول كفته اند وهمش بالست وجون مانى كه در بسم الله الرحمن الرحيم ست رب وب
هذا التمييز از ديكران نقطه اوست قال ظهرت الموجودات عن باسم الله وانا النقطة التحت الباء
[illegible] باسم الله شايد كه بيغمبر ازين بشد نخستين اول كه انه نقش بر وجوه
احد نسخت — حلقه جام اكالف اقليم داد طوق زوال وكرا زبيم داد اين تو باك تر از روح پاك

روح تو بر درده روح فداك نقطه كه خانه رحمت تو في خانه ده نقطه رحمت تو في اي كه تاج فرستاد كال
تاج ده كو هزار اركان سلام دنوخ به از هر دو في مرسله ايك كه از هر دو في ان وقت بيغمبر كه با بسم الله شد نسبت
دارد كه نقطه اش على ابن ابيطالب ونقطه دائرة المطلب بشد اين امير عرب اي كاينه غيب نماي بر سر افسر سلطان ازل
در پس پرده نهان بعد دو فوس فضلالت حرمت ذات تو نشناخته گفتند خداي پس جلد بيندانم كه از آن طلب
پرده بر دارد انكونه كه هستي بتاني ابن ابي الحديد متنزع گفته تقلب افعال الربوبية التي عذرب بها من شك انك مربوب
تعالى له ربه فاشرق وحاله قبلا ذا والقى في هويته مثاله فاظهر عنه افعاله روغن كوشد خداي نظر به كل خواه روغن لوكن
خواهي توكل ايها كه جمله عقل ديده شمه والوار آنكه ديده تيغ حلمت جان ما را چاك كرد آب علمت خاك ما را پاك كرد باز كوذايم
كه اين اسرار هست زانكه بي سميه كه تن كاره ادست واز اينجا خويش تو فرمود بهار ياسر باسمي تكونت الكائنات
وباسمي دعي سائر الانبياء وصار بيشتر از نور الهي مرتبه في طريق شايره خيبر تن قمر بوازند سال فرك بحضرت مرطوعه
على المائة ثم بادر الى البئر يا هذا لو عرفت ما عرفت لجزت كما جزت فقال له مكانك ثم ادنا يده الى الماء فجمد وسرت اليه
فاكب الخبر على قدميه وقال له يا قاتلت حتى خولت الماء جمدا قال فاقلت انت خبر عبرت على الماء فقال انا
دعوت الله باسمه الاعظم قال وما هو قال سئلت باسم وجه محمد فقال انا ضربه وعمر عمارا نه قال تبت يا
مولاي فراني وجهي كابة فقال ما بك فقلت دين انا طالب به فاشار الى حجر ملقى وقال خذ هذا فاقض منه دينك فقلت
انه لحجر فقال ادعوا الله بحوله لك ذهبا فدعوت فصار الحجر ذهبا فقال خذ منه حاجتك فقلت فليف بلهي فقال لي
يا ضيف اليقين ادع به بصر تبلين فان باسمي الان انه الحديد لدادر فدعوت باسمه فلان فاخذت منه حاجتي
ثم قال ادع به باسمي حتى يصير باقيه حجرا كما كان وعن المقداد ابن الاسود ان عليا كان يوم الاحزاب واقفا على تل
وقد قتل عمرو وانقطعت الاحزاب وافترقوا سبقت عنزة واني لارى كل فرقة في عقبها عليا كيدهم وهو في موضعه ما تبع
احدا منهم وقد كان من كبر اخلاقه انه لا يتبع منهزما وعن جابر قال شهدت البقرة مع امير المؤمنين والقوم جدوا
مع المرتبة بسيف الفاخر ايت منهزما الا وهو يقول من سمى على ولا محمد وحا الا ويقول حي على ولا من يحوز نفسه الا وهو يقول
قتل على ولا كنت في الميمنة الا وسمعت صوت على ولا في الميسرة الا وسمعت صوت على ولقد رايت بطلي وهو يحوز نفسه
في صدره نبله فقلت له من رماك بهذه النبلة فقال على ابن ابيطالب فقلت يا خزب بلعيس ويا جند ابليس
ان عليا لم يرم بنبل وما بيده الا سيف فقال يا جابر انا نظر كيف نصيد في الهوا تارة ذنبا في الارض اخرى وبالي
من قبل المشرق مرة ومن قبل المغرب اخرى وهي الشارق والمغارب بين يديه شيئا واحدا فلا يمر بفاس الا صنعه
ولا يلقى احدا الا قتله او ضربه او الجهه على وجهه او قال مت يا عدو الله فيموت والله لكان اي على ترفع اي بس ارسو القصاص القصا

چون تو باب آن مدینه علمرا چون شعاع آفتاب حلمرا باز باش ای باب رحمت تا ابد بارگاه ما له کفوا احد
باری بسی نه که همان عقل اولست نقطهٔ دائرهٔ لطالبت که گفت انا مدینة العلم و علی بابها
نه فقط این صفات اهلبیت منحصر باشد بلکه تا بدانجا هم باین مقامها جواز عبور نموده است
الا بمنزله از اینجا نظر بر دیوسته از آنحضرت در مهمات هم کمک بلکه از تقدیس اختیار حضور صادر شده
محبت فرجام — حضرت امام محمد باقر چهار ساله بود که این وقایع را مشاهده کرد لقمه حکایت
شام را میکند که دل سنگ آب میشود باجمله ترتیبی که داده بودند اسائش رخواری اهلبیت کذا نسبت به
اولاد از بس اسیران را زده بودند ابدانشان سیاه شده بود بلکه از نبض خون جاری نمیشد نظاره
مردم دیدم دروازهای اسیران در جلو طبل دستیور و حبش عساکر اندر جلو بر شمر با جماعتی
مستحفظ اسیران همگی دیده ایم که اشراف و اعیان شهر در همه مواقع در مجالس جشن حاضر میشوند
کار جاله است دار از ذل که دم دروازه شهر حاضر شوند رجاله دم شهر همه هدف و بی آلات حرب که کار
مشکل میشود اسلامان حتی در بعض کتب نظر رسیده حتی زنان شقیه دکنیزان رقاص در میان
کوچه ها و خیابانها مشغول رقاص بودند با این هیئت اهلبیت را وارد کردند ام کلثوم اظهار حاجت
بشمر کرد لقد خربنا من کرة النظر الینا و نحن فی هذه الحال چه حاجت داریم از ذل سرما از میان اسرا
حرارت بریده دیم ما را از کوچه که نظاره اش کمتر باشد ببرید مقول تعلس انها عمی عنود برادر من
که حرارت ندارم بگویم بلکه صحیح است که جنبه بصورت اهلبیت در میان نمودها نشسته شد اما اسلامان
هیچوقت دلت آرام نمیگیرد بگوئید دختر خیلی خوشگلست زنت خیلی زنگینست ای غیرت اسد الله
کجا بودی در بازار شام و الجمال و النساء یصفقون و یرکضون بارجلهم یقولون هذا رأس خارجی خرج
علی الخلیفة یزید بن معاویة آن یکی گفت که اینها کیستند و آن یکی گفت مسلمان نیستند نقل عن الفقرات
الهی بلشفات الوجوه ای غیرت امیر المؤمنین کجائی و آل رسول الله مخوار هم و آل زیاد به تجملات
و آل رسول الله بی حرمتهم و آل زیاد آمنوا السربات و آل رسول الله بلب تشنه هم و آل زیاد غلط القصرات
ای امیر المؤمنین قدرت کجا رفت وقتیکه در خیبر اگر قبض حلقه اش را گرفت حرکت داد حصن بعضی مرد
قوی از اسیکشودند خود در شش هزار من قلعه خیبر بلرزه در آمد بحدیکه صفیه جهود از روی تخت بزمین افتاده
رویش مجروح شد پرسید مگر زلزله بود گفتند پیغمبر علیت علی هذه الحصن که ما فتحت باب خیبر الله

الا بالقوة الالهیة میگذیت در اجهی زراع پهوا انداخت پس بدست چپ گرفت او را بر روی خندق
انداخت خندقی که عرض آن بیست ذراع و طول پهنه ذراع و در اینطرف خندق طرف دیگر رایت
خود نگاهداری کرده تا لشکر اسلام بیست هزار نفر عبور نمودند اظهار تعجب نزد رسول خدا کردند مورخان
همین دستهایش را ببینید بیایش نگاه کنید چون نگاه کردند پاهای او را بر هوا دیدند ذو مودر هوا
بر بال جبرئیل هو لا عطین الرایة غدا رجلا منکم کرار غیر فرار در رأس سپر بر دوش انداخت
رهسپار قلعه شد ای مردم چه کمال بیرید همچه قوت دیگر تی که عیالات خود را در دست حق زوال شرا جور
امیر بشنید هاتفی آواز داد در انس این بنت محمد وصیه یا للرجال قناة بر نفع المسلمین بنگرد شهد
لا جازع بهم ولا تنفع — المجلس الثانی ثم جمع سبحانه من خزن الارض و سهلها و عذبها و سبخها تربة
تنها با لماحی ارض دلاها بالبلة حتی لزبت ای برادر اگر قدری بردباری و از این راه رفتن مردانه خود داری
که شرح خلقت انسان را برایت بوجه بگویم — بدان اکنون که کردن میتوانی چه نتوانی چه سود اگر که دانی
نی ایکه دست میرسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچکار و لعمرنا ما ردی عن الادمیة اذا عاش الفتی
ستین عاما فصف العمر تحته اللیالی و نصف النصف یمضی لیس یدری تقضی فی یمین ام شمال در لمع العمر ارض
و یشیب و یشتغل بالفکر فی العیال ای کسیکه خاطرت رفت اطلبوا العلم من المهد الی اللحد
چه میگویم حدیث عالم دل ترا ای سر نشیب و پای در گل دلت پای عالم بالاست و خود سر طرف نشیب پایین
تیل تن در سبزه و آب زلال زان بود که چلد اندازان میل ان اندر حیات دور حیات زانکه چلد اندازان
جای دلست خداوند تم با همه در هر زمانی بمقدار فهم و ادراک انسان رفتار نموده است و اصل تبدیل بلیه
برای این بوده است و الا چه در بازار یکسال میرفتند نیم در خسران و نیم خسرو ند باجمله و الموعظة الحسنة جادلهم
بالتی هی احسن بمجادله و مصادره طفل را با مرد عهد مشتمل بود بر صناعت خطابه از صناعات خمس منطقیه ای پیغمبر
جهان آن تو دو تو مانده عاجز تو مردم ترکس دیده هرگز فی القدس خلقت الانسان لاجلک و خلقتک لاجلی الانسان سر ترا نامه
آینه ات دانی چرا غمازیست زنگ زنگار از رخش ممتازیست رو تو زنگار از رخ او پاک کن بعد از آن آن نور را ادراک کن
دیا چون موسی عمران دیدن راه بر دنبال بشنو انی انا الله بگوش بدنی خود از تمام موجودات انا الحق میشنوی موسی نیست که دعوی
انا الحق شنود در این زمزمه اندر بحری نیست که نیست اذ دای نار انقال لاهله امکثوا انی آنست نارا لعل آتیکم منها بقبس او اجد علی النار هدی

فلما اتیها نودی یا موسی انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی یا میفرماید و تا ملک
بیفکن یا موسی قال هی عصای اتوکؤ علیها و اهش بها علی غنمی ولی فیها مآرب اخری قال القها یا
موسی فالقیها فاذا هی حیة تسعی قال خذها ولا تخف سنعیدها سیرتها الاولی و اضمم یدک الی جناحک
تخرج بیضاء من غیر سوء آیة اخری گوش بکن نکته توحید بشنو این سر نغمه انی انا الله میشنو از هر
این جدائی است از ذوق تو ای بی خبر از بیش تا چند گردی کو بکوی در بدر رو بخویش آور که هست از تو
خود با در اهی ترا دلها جا موسی لمیقاتنا و کلمه ربه قال رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی ولکن انظر
الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا نه است موسی که
دیدنش ممکن نیست فلما افاق قال سبحانک تبت الیک ترا دانند بی خواجه بسر تفرج کن همه
آیات کبری و الجم اذا هوی ما ضل صاحبکم ای تو بنور باش در جهان از جهی و نادانی است حضور تو انی
انسان را تصور در آدمی که چه بوده و چه شکل بوده است در آخر گفت بدا خلق آدم من طین ذات او شد
هر دو عالم قال ایمی الوبنی و دوانک فیک و لا تبصر و دوانک منک و لا تشعر و نحن اقرب الیه من حبل الورید
با حرفه نظر الصغیر انزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر ای نسخه نامه الهی که تو نی در این
جمال شاهی که تو نی بیرون ز تو نیست هر چه در عالم است از خود بطلب هر آنچه خواهی که بود
ولئن سئلتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله با چندین هزار ذره سر سمه بیدند در آفتاب
غافل از این کافتاب حقیقت حکایت ماهیان دریا را شنیده ایم با دوست با نشسته که از دوست دور
که کو همی زنیم زنی بکوی دوست حافظ سالها دل طلب جام جم از ما میکرد و آنچه خود داشت ز
بیگانه تمنا میکرد که هر که صدف کون و مکان خالی بود طلب از گوهر کان لب دریا میکرد بیدل
در همه احوال خدایا ادبی داد بمیدیش و از خود خدایا میکرد نه نیکه سنه هم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم
حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید در آن زند بر محور دل وجود هر چه عالم مظهر دل هر آن نقشیکه
لوح از قلم رفت نوشته دست حق بر دفتر دل نهفته مهر پاکان در نهادش گر صیقل پاک آمد جواهر
دل — ای انسان تو بودی عکس و معبود ملائک از آن گشتی تو مسجود ملائک دگر نه طینت خاکی را چه جود
آنکه تسخیر نخالقش جبه سجود زهره مقربین درگاهش گرد قدسیان بکه سجود کرده اند خود کل و عرش
جود کرده اند که فرمود و اذ قلنا للملئکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابا نظر شان همان
چیزی بود که در عین المعصومین کم نحن ابیاء کل التوحید نور حقیقی بودند اما ابلیس از انسان بخاک خود سجده نمیدید

ای انسان تو نمونه عالم ای در بیانی بدان خود را که تو جان جهانی فی حدیث لک یا ملائکتی
و شکال سموات بنوتی و جلالی ما خلقت سماء بنیه و لا ارضا مدحیة و لا فلک یدور و لا بحر یسیر
و لا فلک یجری الا لاجل هؤلاء الخمسة و هم فاطمة و ابوها و بعلها و بنوها ای انسان در حقیقت همین بس
که عالم زمود الصورة الانسانیة هی اکبر حجج الله علی خلقه و هو الکتاب الذی کتبه بیده و هو الهیکل الذی
بناه بحکمته و هو مجموع صور العالمین و هو النسخة من اللوح المحفوظ و هو الشاهد علی کل غائب و هو
الحجة علی کل جاحد و هو الطریق المستقیم الی کل خیر و هو الصراط الممدود بین الجنة و النار نه فلک را هست سلم
نه ملک را حاصل آنچه در سر سویدای بنی آدم از اوست — ای انسان کفی در شانت که خداوند مکانش را
در هیئت گرفته است که قلب المؤمن عرش الرحمن همان عرش الرحمن علی العرش استوی همان نظر بدل
مراد است در آن حدیث که وارد شده است که در موقع دعا کردن رو در اطراف سموات و عرش الرحمن
انا عند المنکسرة قلوبهم و المندرسة قبورهم از این دانسته تو جمله اشیا که هست صورت و عکس منی
پس بفهم حقیقت قوله تعالی کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف منی
نگر در خلق تا سودی کنی بلکه تا بر بندگان جودی کنی پس بفهم که چقدر از علة غائیت غافل شده که در فنا
از این معاصی که میکنی در روز بر در قوس نزول بی بانحطاط سیر در هیئت است تر در ذل تر بیگری که از بلهم
اضل تر و بلکیت بلکه ردی در که ام جز از زمان نهمیده شده است حیوانات لا مجامع عام ای دادبهای
ترکنند تو که فلیعرف خلق الله ریشی که خداوند زینت مردان قرار داده از بیخ دین بر میدارند ش در
غافل از آنکه شیطان عجیبان همان ابر دمن بخی بیخ بیخ و صبح بیشتر واقعا از نگاه بکنی بیفهمی که چقدر
معاصی و مبعدات عن الله متوغل هستیم ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس علم و اهمال
فرموده است و لو یؤاخذ الله الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من دابة و لکن یؤخرهم الی اجل مسمی
و در قدسی میفرماید یا ابن آدم هستقامت السماوات فی الهوا بغیر عمد بکسم من السماء و لا یستقیم قلوبکم
بالف موعظة من کتابی یا ابن آدم کیف لا یجتنب الحرام و قد کتبت الآثام و لا تمشی فی البیزان و لا
تقع عضب الرحمان فلو لا شیاخ رکع و اطفال رضع و بهائم رتع و شباب خشع لحملت السماء فوقکم حدیدا
و الارض صفصفا و التراب رمادا و لا نزلت علیکم من السماء قطرة و لا نبت لکم فی الارض حبة و صب
علیکم العذاب صبا ای بی آدم ای طور دچار بلاهای دشاغل شده از همه حاضر نداری اند که بخود آیا بی خبر
ببین چگونه در چهار موجه بلاها غریق بحر فنا گشته هر چه باشی از کدشتگان بهر بیت انها بی رنگند

ان قهر که بهرام بدو جام گرفت آهو بچه گرد بیشه آرام گرفت بهرام که گور میگرفتی همه عمر
دیدی که چگونه گور بهرام گرفت پیش از من و تو بسی نهاری بوده است گردنده فلک زنهکاری بوده است
زنهار قدم بخاک آهسته نهی کان مردمک چشم نگاری بوده است خاکی که زیر پای هر حیوانی است
کف صنم و چهره جانانی است هر خشت که بر کنگره ایوانی است خاکیست ذری در سر سلطانی است
در هر دشتی که لاله زاری بوده است انلاله ز خون شهریاری بوده است هر برگ بنفشه کز زمین میروید
خالیست که بر رخ نگاری بوده است ای بیخبر دندانه هر قصر بلندی دهدت تو تو بند سر دندانه بشنو
زین دندان حالت متغیر شد تحدیاس رسیدی مایوس شد از خودت نه مایوس شو
پس الشخص که گفت ترکت الخلق طرا فی هواک و ایتمت العیال لکی اراک فلو قطعتنی فی الحب اربا
لما حن الفواد الی سواک برای این صغیرا داد که تو امر ذرا اسوده باشی
خودش یکه و تنها مانده بود چرا نی از یکطرف شماتت اعدا از یکطرف محنت از دوری عیال از یکطرف خلل
اسیری آل الله از یکطرف فنظر عن یمینه فلم یر احدا فنظر عن شماله فلم یر احدا فقال هل من مغیث یرحمنی
فی اعانتنا تو بگو با کی ستیزیک کسی جواب نداد اهل بیت بگریه در آمده حضرت برای استکانت
لیلی آمد بخیمگاه طفل را خدمتش دادند آورد مقابل لشکر اسقوا هذا الرضیع لعلهما
ترونه کیف یتلظی عطشا من غیر ذنب آتاه الیکم ملاحظه کرده اید طفل کوچک موقع تشنگی زبان
را از دهان در آورده در اطراف دهان بگردش در میآورد و دهان را داد میکند حرمله که این را دید تیر را
در چله کمان گذاشته بکف ها را گرفته مهیا حسین از انطرف طفل رضیع را در دستش با بدن
خیمگاه با نظار که کی فرزندش بیاید که یکمرتبه هاتفی آواز داد یا حسین دعه فان له مرضعة فی الجنة
که یکمرتبه زنی بجلالت موده آثار رحمت و بزرگی از ازیالش هویدا شد شه جهان را حضرت
کوچک هم شکر احوال دختر عقیلش آمدند ذکری داشتند و امهجة قلبناه و ائمة هوانا داد لداه
حسین عم خود را بر روی طفل انداختند حسین غیرت آمد این را که دید در اطراف انها برگردانید
بخیام رادی که جدش سلم است گوید نگفتم این زن کیست گفتند از دختران کیانند جواب دادند
انها خواهر انس سکینه در قبه دختر فاطمه اند ـــــ المجلس الثالث قال تبارک و تعالی قل اللهم مالک الملک
تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر تولج اللیل
فی النهار و تولج النهار فی اللیل و تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی و ترزق من تشاء بغیر حساب

تا مرغ اندر این کلام بنحو نظام که چگونه تمامی مقامات صبر و شکر و رضا و تسلیم را حاضر شده است چنانکه
دلست بر اینکه تو مالک الملکی و هیچ چیز دخیل و دخل و عقد امور در ید تو نیست و با بی دخلیم زنده کردن
مونی و میت نمودن احیا هم بدست تو است فی الآثار ان جابر ابن عبد الله الانصاری از
اکابر الصحابه عاده فی مرضه یوما محمد ابن علی الباقر فسئله عن حاله فقال جابر اصبحت
من الشباب و المرض من الصحة و الموت من الحیات فقال الباقر اما انا قال شیئین لا یحب
احب الی ان یشینی فالشباب احب الی ان مرضی فالمرض احب الی ان صحتی فالصحة
ان اماتنی فالموت ان احیانی فالحیوة فقبل جابر رجله و قال صدق رسول الله حبیب اخبرنی
بانک ملاقی من اولادی من یقرء السلام و یقول انا کما یقول النور الارض ـــ بابی ضلعتک طرفه تقبل
در مسائل نیز مخصوص بالینه است رسول علیه در حقیقت شناختن محمد بر خدا قسمند ادع الی سبیل
ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن پاره از ایشان شی الحاظ حق الیقین بشناسند
چون شخص محترق نار و سر تا پا آتش شده در حقیقت سوختن را فهمیده است و پاره بملاحظه علم
الیقین بشناسند مثل کسیکه آتش را معاینه بلند و کشیده بیند عن القمی ان رسول الله صلی الله علیه و آله
اصبح فنظر الی الشباب فی المسجد و هو یتقی ذهبوا برأسه مصفر اللون قد نحف جسمه و غارت
عیناه فی رأسه فقال له کیف اصبحت یا فلان قال اصبحت یا رسول الله موقنا فعجب رسول الله صلی الله علیه و آله
من قوله و قال لکل یقین حقیقة فما حقیقة یقینک فقال ان یقینی یا رسول الله هو الذی اخرجنی و اسهر
لیلی و اظمأ هواجری فعزفت نفسی عن الدنیا و ما فیها حتی کانی انظر الی عرش ربی و قد نصب للحساب
و حشر الخلائق لذلک و انا فیهم و کانی انظر الی اهل الجنة یتنعمون فی الجنة و یتعارفون علی الارائک
متکئون و کانی انظر الی اهل النار و هم فیها معذبون یصطرخون و کانی الان اسمع زفیر النار یدور
فی مسامعی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لاصحابه هذا عبد نور الله قلبه للایمان یا اولئک الذین هدیهم الله و اولئک
هم اولوا الالباب و از آن قسم اولست حکایت حضرت سجاد که فرمود و لقد کرمنا بنی آدم
ـــ موالید ثلثه که جماد و نبات و حیوانات باشند موجود شدند جماد مثل معادن و زمین
و غیر از اینها که بی روح هستند مثل ماء ساکن و قدرت بر حرکت ندارند اما نباتات اینها هم بحس
لیکن بالنسبة بجماد تهرند زیرا که بسبب سرد و سمی و تفتح ریاح توسط حس از ملائکه انا صببنا الماء صبا
و شققنا الارض شقا فانبتنا فیها حبا و عنبا و قضبا و زیتونا و نخلا و حدائق غلبا و فاکهة و ابا متاعا لکم و لانعامکم
بعضی دوا، سم و تریاق و مسهل و قابض و مفرح و مقوی مصفی و مسکر و مخیض و مسبت مخدر و منبه و منعس

ونفضل بعضها على بعض في الاكل ويسقى بماء واحد ان في ذلك لآيات لقوم يعقلون
تا بر نفس بنا بنه تا بنه باستخدام بهت قوه مخصوصه است یکی جاذبه تا غذا بخود
یکی ماسکه که غذای مجذوب را مدتی حبس نماید تا طبخ و نضج بهم رساند یکی هاضمه یکی دافعه تا فضول
غذا را دفع کنند این چهار نا قوای غاذیه اند یکی منمیه که بهمت از دیاد است در ابعاد ثلثه و بکلی
صوره که غذا را بعد از نضج بهیت منتشر در آورد و بعضی در تاری دیگر مربوط سدید آورد و نفضه
و تخم گرفتن که کار دیگران را تکمیل دار بادبه دخوشند و ذلک در کار نیست پس از موالید ثلثه
حیوانست انهم طول تفصیلش در کتب موشگاف شده است کار ندارم و بلذیم
بعد از تکون موالید ثلثه از امهات ارتبه مدتی در دنیا بیند انهم چه بود تا خداوند تعالی سبحانه قرار گرفت
با بجای آدم ابو البشر که او را مرکب از قوای عجیب و غریب نموده این نوع چه نوع غریب است تعجب باشد
مرد است بیدار باشد متحیر در کار چون سیر شود سست شود اگر ترک علاقه کند گویند راهبانه اند عوام
اگر بعلاقه متعلق شود انما اموالکم واولادکم فتنة اگر گرد موقوف گردد بالتراب در تب الارباب
ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین اگر ترک موقوف کند کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف
طلب کند لا یستقیمون الا لمن ارتضی اگر خوف نومید شود لا تقنطوا اگر امن و امید دارد فامنوا
مکر الله اگر فارغ نشیند الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا اگر جهد کند تحقیق رحمت من
اگر طلب کند ای بعض مردم و الرزق مقسوم اگر ترک طلب کند الکاسب حبیب الله اگر سؤال کند
لن یصیبکم الا ما کتب الله لکم اگر ترک سؤال کند ما یعبأ بکم ربکم لولا دعاؤکم فهذا یا لفظ طرد چگاه
بیچاره را در هزاران عذر در بحر مبتلا نموده اند و بان دار دنیا انداخته اند پس حیث که ابا عرضنا
الامانة على السموات والارض فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما
جهولا — اگر چه گردیان ملائکه در مقام لو انت متوقفند و مقربان حضرت علیا بقصور
ما عرفناک معترف ولا ندرکه الابصار وهو یدرک الابصار وان الیه اصحب عن العقول کما
اصحب عن الابصار ما بشر مردان بنیه ولایت در ازل اعبد بالمراده نهند و قدم بر جاده بون
کشف الغطا سید ارند ز ملک تا ملکوتش حجاب برگیرند هر آنکه خدمت جام جهان نما بلند فادون
لا یحیطون به علما عنقا شکار کس نشود دام باز چین کاینجا جیفه بگیرد است دامرا در این بدطرف دو
هزار که پیدا نشد تخته بر کنار اما باعتبار تجلی در هر موجود روی دارد و در هر مرآتی جلوه نماید انما
تولوا فثم وجه الله ابا عبد الله بفرماید تو نیست الی فی کل شیء ذهبک ظاهر الی کل شیء ثابت ظاهر الکل

للسجاد انی لاکتم من علمی جواهره کیلا یری الحق ذو جهل فیفتتن وقد تقدم فیهم ابو حسن الی کین و حیث
یا رب جواهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثن ولاستحل رجال مسلمون دمی یرون ذبحی
یا تا تو نه حسنا هر که شد محرم دل در حرم یار بماند - و انکه این کار ندانست در انکار بماند باز هم
بحال گذشت مطلب با قیماند برای فردا انشاء الله حکایت بعضی الفهمیده که حضرت صادق یاد دهد
ان الشکاک جهلوا الاسباب والمعانی فی الخلقة وقصرت افهامهم عن تامل الصواب والحکمة
فیما زراه الباری جل قدسه در من صنوف خلقه فی البر والبحر والسهل والوعر فخرجوا بقصر علمهم
الی الجحود لضعف بصائرهم الی التکذیب والعنود — وعلم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم على الملائکة
فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین قالوا لا علم لنا الا ما علمتنا یک تفسیر برای این آیه شده
مراد اسماء اهل البیت اطهارند وقال الصادق ع میثه الی الساط تحته فقال هذا الساط ما علمه الله
اراد انه ان یظهر ذاته الی خلقه فی صورة جامعة فاظهر ما فی صورة الانسان هر کس در خوشه باشد هر نعمتی
پیدا کند البته یک ضعف متشبث و تقف میشود مثل خطاط که بس خطش و حد ادبی عملش هلکذا
و چون شخص کامل خوشه باشد صورت کامله حضور او در موضع ظهور در در آورد آئینه ساخته که او
کمالاتش در آن بعینه دیده بین سبب بجمیع خصائص موصوف میشود خداوند بمفاد کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف
مثال آئینه ساخته که نماینده اش باشد هر آن تقیکه بر صحرا نهادیم تو نیکو بدان که ما نیکو نهادیم
چه آدم را ز ستاره بر دل جمال خویش بر صحرا نهادیم — خوشست تا جلوه دهد صورت حضور معشوق
خیمه در سو که آب و گل آدم زد هر قسم که بود جسم آدم را بهم آورده بحکم حمی ز طینت آدم بدیدی پس از آن
روح را در آن انشا کرده انهم بیوسط که و نفخت فیه من روحی و چون آن برزخ بهشت را که طائر
قدسم چه دهم شرح فراق که در این دامگه حادثه چون افتادم در آن نفس نا رفته خود اندیشه
عجب منزلی و حشت آبنوه است انگیزید ارگانی دستو نهائی متضاد دید که مبنی بر خدیت بود و سوراد
و بلغم دخول از آن طرف از دهان بهشت سر نفس اماره را دید که با هفت سر حرص و شهوت و غضب حسد
کبر و عجب و بخل خوابیده یکمرتبه از این منظره هولناک متوحش شده که ای بلند نظر شاهباز صدره نشین
تو نه این کنج محنت آباد است تو از کنگره عرش میزنند صفیر ندانمت که در این دامگه چه افتاده است
دل شکسته شد در عالم منی خطابش رسید اینجا ش علیل و دل خسته میخند بنی مسئله بگیر کردن
ای آدم ان شیطان بود که بگیر کرد سجده نکرد با دهه رسید که یکمرتبه از شدت ذکر کردن و اتعب دیگر عظمه

بر دهانش رسیده بر جهت که از جانب خداوند شنیدند از این خطاب تسکینی بر ایشان حاصل شد
دلی باز هم از شدت غلیان وجوشش نزدیک بود قالب را بشکند که لابد ان اطالب الشیء بالوجه
من الصبح بعد ان ولد الاجال الی کنت انه علیهم لما استقرار اهم فی ابدانهم شوقا الی رضوان الله
چه کردند با زنجیر دستش دادند تو معلم ملائکه است بگوای آنها است این دنیا نی که طلب ها است اصل
لقد طلقتک ثلاثا للدرجة لی بعدها تا نفخت فیه من روحی شنیدم شد یقین بر من این سخن که بار
دیگر از آن ماست هر دیر اطلاع نیست بر اسرار غیب محرم این سر سخن دار علوی حال ماست
خوب بعد از آنکه خداوند لسان را با این بازنجیر مشغول نمود ملائکه چون از کثرت تردد نور
تکبیر نیست سر بسجده پیش آورده روز دست این بخت بر کار ای سر از ازل تست کار ای سر
طاعت روحانیان از بهشت خلد دوزخ عکس لطف و قهر تست قدسیان ملیه سجودت کرده اند
جزو کلی غرق جودت کرده اند جسم تو خود است و جانت کل کل خویش ناظر بین در عین دل
چون در آید دست رفعتهای کل از وجود تست خلعت های کل عن النبی صلعم ان الله خلق آدم و داود عینا
فی صلبه و امر الملائکة بالسجود له تعظیما لنا و اکراما و کان سجودهم لله عز و جل عبودیة و للآدم اکراما و طاعة
لله تعالی فکیف لا یکون افضل من الملائکة و قد سجد للآدم کلهم اجمعون هر بوی که از مشک
در نفس شنوی از دست آن زلف چه سنبل شنوی هر نافه که در دست نسیم سحر نهاد از زلف
سرکوی شما کیست تا صورت پیوند جهان بود عیان بود تا نقش زمین بود در آن بود عیان بود هم ادریس
هست و هم ادریس هم ایوب هم یونس هم یوسف و هم هود عیان بود هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم
الیاس هم صالح پیغمبر و داود عیان بود سجود ملائک که شد آدم عیان شد در قبله مهر بدر مقصود عیان بود
ای مردم باید حل ما از خاطران زدود که اهل ما چه بود و چه ~~[illegible]~~ و از چه خلقت ما نمایان شد
جمیع پیدا شده اند بلباس ریا داری در سخن پیدا نیند و در اطراف بلاد انتشار یافته فقط کار ایشان شد
ایراد گیرنیست بر مردم عوام نه اینها حال ایشان از حالانیت از اول این را بوده است
در بیان گورستان کله خاکی را گرفت یا محمد من یحیی العظام وهی رمیم جواب اندر ضرب لنا
مثلا و نسی خلقه قال من یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشأها اول مرة وهو بکل خلق علیم
الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون ~~[illegible]~~ حکایت خضر و ابن ابی الوجار
فهمید حضرت صاحب طبیب بهند را که منکر حواس خمسه بود گفت اگر میگه سالی تست پر اهلیلجه بکن
فاضر بنی هذه الهلیلجة قال نعم اضرب ما فی جوفها قال افتشهد انها مشتملة علی نواة و لا تریها ای یا درخت
لیل نیست جهانی اضرب ان خلف هذه القشر من هذه الهلیلجة غایت لم تره من لحم او ذی لون ثم ما ادری
لیل ما هم غیر ذی لون و لا لحم افتقر ان هذه الهلیلجة التی یسمیها الناس بالهند موجودة لاجماع اهل الاسم
علی ذکر ما ثم ما ادری لیل ما اجتمعوا علیه من ذلک قال یا سیفا بدلت افتشهد بوجود هذه الهلیلجة علی وجود

ما غاب من اسمائها ثم ما ادری لیل لیس فی الدنیا هلیلجة غیر ما خلقها بکماله قلت له خبرنی عن الهلیلجة
انها خرجت من شجرة ~~[illegible]~~ او تقول انها هکذا وجدت قال لا بل خرجت من شجرة فهل ادرکت حواسک
غاب عنک من تلک الشجرة قال لا دست طبیعت نی چه حکایت ذعول را فهمیدی که در صحرا، اورا خاک
مالیده تا عنیف نازل شد بعد جبرئیل یاد گفت حکم در باب غلامیم که با دستم دشمن و با دشمنم دوست
نبولس نوشت که نیست جزای غلامی که مخالفت سیدش بکند جز آنکه در دریای خلق غرق شود و مهر خویش
مهجورش گردد یوم الفرق ان الامنة لا ان لا اله الا الذی امنت به بنو اسرائیل جبرئیل نوشته را
نان لنش داد و ذق الهوان و قد عصیت قبل و کنت من الغیدین یا عضد خداوند در حمص چنین
عن النبی صلعم منبری روز یوم القیمة برای لعنت میکنند و لوای حمد را در دست من میدهند ثم ینادی مناد من بطنان
العرش یا امة محمد الحلال لی عضوا ابصارکم حتی تمر بنت حبیب الی قصرها فتمر فاطمة بنت علیها قبل ادا الیت
الی باب قصرها وجد الحسن قائما مقطوع الرأس فتقول للحسن من هذا یقول اخوک
امة ابیک قتلوه و قطعوا رأسه فیاتیها النداء من عند الله یا بنت حبیب الله بدرستیکه آنچه را
هست بدر تو کرده بودند بفرزند تو بجهت آنکه ذخیره کرده بودم از برای او تو نیست خود را دمن نظر میکنم بسبب
خلق تا آنکه تو دست تو داخل بهشت شوی در حدیث که پیغمبر در آن روز بزرگانی از تو هستند که بر
یکی تبه اهل بیت با سرهای بریده بگذرند دیگر قاتل را گرفته بیاید بلکه مردم حبشی که دست
ندامیرسد با فاطمه از خلق بهشت داخل بهشت شوگوید للادخل حتی اری ما صنع بولدی ای فاطمه بعقب
نگاه کن چون نگاه میکند آن جسم چون چکان پاره پاره را میبیند چنان صیحه زند که تمامی اهل بهشت
آواز شان بفغان بلند خرقه زهر الوحش را بدرد و جامه سوراخ سوراخ صبر را بدرد
عمامه بر خون علی را در دست قامه دستون عرش را بدرد بگیر الهی بقهار دیر برس که یکی تبه از یکی
عرش الهی زلزله بخیند انبیا از سنا بر نور بر زمین افتند صحرای قیامت بجنبش در آید دریای نهر الهی تلاطم
افتد رسم جزای قاتل ادچون رقم زنند یکپاره بر جریده رحمت قلم زنند دست عباس بدر آید
استین چون الهیب دست با ملی ستم زنند فریاد از آن نهان که جفای آن اهلبیت فلکون بر صفحه مدام زنند
جبرئیل سر آسیمه دار از نزد سید عالم آید فاطمه را در یاب که کار مشکلست پیغمبر طرف فاطمه میرود او را
میگوید بیین کنا بکار آن تست را بیست ده اند روز قیامت که دست

المجلس الرابع

اعجب الانسان ان یترک سدی الهمل نطفة من مذی ثم کان علقة فخلق فسوی
فجعل منه الزوجین الذکر والانثی الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی

پس از آنکه نطفه منجذب نقوای سهویه از مهم مواضع بدن خارج شد و در رحم مادر نه قرار یافت مستقر گردید یک ارمین در
انصار رحم مانند خمیر که بتخمیر خسبیده باشد و قوه باد انضمام میشود که از مواد خصیه جذب دم میشود بعد از اکمال ارمین

که قد کالست چنانکه وارد شده است ان الرجل اذا شابت لحیته دبقی علی ما کان علیه من تعارد الذنوب
اناه الشیطان و دهقه بحباله دق بابه و جهالا یفتح ابدا انت منار دراهم فیه جه دیلجه در رک علی ظهره
دیوده مرارد الهلاک و ما نزل عنه دق ان جهره لنا سخ ارزنا رکناه دق فمر ساذ ابلغ شده و بلغ اربعین سنه
دق ادلم نعمر کم ما یتذکر من تذکر و جاءکم النذیر عنه ان هذه الایه سانته لاربعین و فی الخبر اذا بلغ الرجل
اربعین یاتی الخطاب من الباری تعالی حفظة الاعمال شدد اعلیه فی الخبر کون شیئا من علة الا وقد کتبه و احصیه علیه
قلت هذا لان بعثة الرسول الباطنی کما ان الظاهری لم یبعث الا بعد استکمال اربعین بار رسید از اکمال اربعین
علقه میشود با امتزاج بان خاکی که از محل تبرا گرفته شده و مخلوط گردیده است تا اربعین دیگر علقه استحوانیت
غلیظ در ادحرارتی احداث میشود حرارت در آن تاثیر میکند بدرجه مضغه میرسد تا ره گوشت کا چاوند
بعد از ان خطوطی در ادنشانه صورت داعضا حاصل میشود با انکه یک ماده و یک چیزه است تمام اجزاء
استخوان عصب دلحم را دیدا میشود نشانه خلقا آخر صورتی برادا فاضه میشود که خداوند جل شانه فرمود
خلق عرش و کرسی و سموات و ارضین و سایر عجائب مخلوقات و مصنوعات حق را مدح نفرموده
اما بعد از ذکر این نشانه در مقام مدح حق فرموده فتبارک الله احسن الخالقین صورتی که تن الهاتی بصورة
الانسانیة هی البرهان الحق خلقه الی نمونه جمیع ما سوی است از همه عالم در ادنشانه است شواهد صور جسمیه را
تشبیهات نموده اند کسی قمر و باغ و بهار دلش تشبیه کرده اند و اسی تشبیه ناقص است کی اتفاق
شده از شاهده ایها تعالی انسانی که یوسف را شاهده نمودند فلما رایته اکبرنه و قطعن ایدیهن
و قلن حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم چون ملک ندیده بودند گفتند ملک و الا ملک کی سایه
جلال و جمال انسان کامل میرسد از شاهده او بنار بعض تفاسیر اکبرنه نور احاطه شدند دست خود را
از زند قطع نمودند از کمال حیرت و دهشت ملتفت نشدند چون شیطان طمع شیطان بیدانست کی عظیم
نظر الهی بر انسان این خلقت و صورت بدیعت قسم یاد نمود که اغوا انسان نماید و این عجب
نفس را از دست انسان برباید فلیغیرن خلق الله بوساوس او دستی نماید که این خلقت را بدیعت
تغییر دهند موقی که در صورت انسان نقشهای زینت ذاردا و بتر انسند خداوند در قطع این ریش هرگاه نمود بلند
تا هدیه نفس را ذاردا و در صورت عود نمی شاید بعض اقوال بیان خدا چه میفرماید و من ایاته خلق السموات
و الارض و اختلاف السنتکم و الوانکم ان فی ذلک لایات للعالمین با این صورتیه و خطاب
هیکل از آدم تا آخر عالم هر چه مخلوق بصفه هر یک شکل مخصوص است جهت مباینت با سایر ان دارد و همچنین آواز
دلهای مخصوص دارد ان فی ذلک لایات للعالمین و حکمت این بعد از اظهار کمال قدرت احتیاج بتمیز باین
صدیق و عدو یا کس بصر در صورت قرب و روشنی با کس سمع شیطان کار کرده است که بدست خود این
صورت زیبا را تغییر بدهند اعمالی که موجب حسرت انسان بخلاف این صورت است ترکیب بشوند ذلک الحسرة بین
چنانکه مرویست که تمام بصورت میمون و خوک و خنزیر در باخور شکوس که سر او بزرگ چگاه جود

بصورت موجه که در همه طول بحسرت جنس الفرسنه با مال بمه کس تعجب بهر لال عالم بلا عهر بان خود را بجا
موزی همسایه مقطوع البدا الرجل ساعی بر بنه دلسته بر شاخهای آهنین جالس حقوق منتن بیوفی که همه
اهل بحسرت از او شاذی باشند شکم با لباس انسانی الحق حسرت ان بهین همانست که صورت بهیه که
اعظم نعم الهی است بواسطه این اعمال نا بسته از او سلب و نکبت نار خاص و عام او لین و آخرین
گردد با این حسن و جمال که یوسف داشته حضرت خاتم الانبیاء فرمودند انا املح منه از بعض ازواج
آن حضرت نقل شده که گاه میشد سوزنی در خانه گم میشود در روز بنور آفتاب نمیدیدیم میگفتیم
است که آنحضرت تشریف میاورد از نور چهره مبارکش سوزن را میدیدیم این حسن و ملاحت
با ذلاد اطهارش نیز منتقل شده مثل واقعه یوسف از برای حضرت خود نیز اتفاق شده شاید
بجهت آنا حجت سر اقدس حضرت سید الشهداء در مجلس یزید نیز با این حسن ظاهر شده باشد که
الملعون بمقتضای یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم اولا لسنه را مقلوب نمود ریدنه تحریف که مستوره
الله متم نوره و لو کره الکافرون فضربه بخضرنه حتی کسه ثنایاه الشریفه ——— المجلس الخامس
نشان ساذ از منزل الطفه بعلقه و از علقه بمضغه و از مضغه بصورت انسانیت تخلق گردید نشانه خلقا آخر
ترقی میکند اسند ادا فاضه تازه پیدا میکند قابلیت ارتباط بعالم امر بهم میرساند و نفخت فیه من روحی
روح که از عالم ملکوت است و در وسعت عالم قدس تربیت یافته و از کمال شرافت خداوند او را بخود
نسبت میدهد و حضرت خضر تربیت معرفت پروردگار را بمعرفت او موکول فرموده من عرف نفسه فقد عرف
بان جسم خاکی تعلق پیدا میکند من و تو که میگوئی دست من دل من همان نفس و روح مقصود است
از روی کرامت بدن داخل نمود کیفیت تعلق او را فهمیده اند یکی از تمثیلاتی که بجهت تعلق روح بدن
ذکر نموده اند کارگیر و المرکوب جسم مرکب است با دعا میشود در این سفری که از او مقصود است سوار نشود
و بملاقات مولی و سید خود نشاید تا در مقام قرب او منزل کند و بنعمتهای بی اندازه او منعم گردد این چه
بی جهالت است که شخص گمان کند که مقصود همین اسب و علف دادن و تیمار کردن این دابه و حمل و نقل
براو نشاندنست از مولی و منزل و نادانی خود فراموش کند بنده در راه صرف تربیت این بهیمه
و تقصیر اغراض او نماید ذلک هو الخسران المبین بابی بعد از داخل شدن روح بعد از چهار ماه ملک مامور میشود
او شقاوت و سعادت و رزق و اجل و سایر دارد است او را مینویسد ما اصابک من مصیبة فی الارض
و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها چون بدن از جهت کثرت رطوبات و ظلمت نضج یافته و لادت

وسارش با آب دهان این شاه را نداردمدتی با حیوة در آن تعود مخمی تنگ ملک میکند اگر پسر است رو بهشت
مادر و اگر دختر است رو بسمت شکم رنج پسر را نوبا گذشته مثل حالت شخص متفکر سه ظلمت را داخل نموده
ظلمت شیمه ظلمت رحم ظلمت شکم در این ظلمات ثلاث غذای او خون حیض که از راه ناف در شکم او در حصر میشود
مانند میوه که رشحی متعلق باشد و ناصحی این خون براو احاطه نموده سرتا پا غرق خون گندیده کثیف با
شدت و تنگی ظلمت و کثافت چند ماه دیگر میگذارند تا بدن او نضج و غلظ پیدا نماید همچنین بهمین حالت در قبر
سه ظلمت را محیط ظلمت قبر ظلمت دهت ظلمت معاصی و در حرکت در آمد که از بدن او خاری میشود سر تا پایش
غرقست چنانکه آن بیت در جواب امیر عرض نمود تخرقت الاکفان و انتثرت الشعور و تقطعت الجلود و سالت
الاحداق علی الخدود و تنازلت المناخر و الافواه بالصدید و ما قدمناه و جدناه و ما انفقناه ربحناه و ما خلفناه خسرناه
و کنز مرهون بالاعمال نرجو من الله الغفران و حالت خوابیدن او در دست راست رو بقبله خوابیده که همه کفن از
بالای سر او باز نموده که صورتی که از نوشتن غبار بر آن شمالم و منادی میشد بر خاک ذلت که تهیه او الا ملکا برد
دارد میشود رو مان نام فتان القبور امر میکند نوشتن سیئات و حسنات عذر میاورد قلم مداد ندارم میگوید
رقاک مداد ک و قلمک اصبعک میگوید به صحیفه قطره کفن را سید به حسنات را بنویسد از سیئات حیا میکند
میگوید ای خاطر از خداوند در دنیا حیا نکردی اکنون از نوشتن حیا میکنی عمود را بالا میبرد مهلت میگیرد و بنویسد با
ناخن مهر میکند بر گردن او میاویزد و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا
پس حق ملک قبر برادر دارد میگوید هرگاه مومن است از او سوال میکنند از خدا و رسول و ائمه جواب میگوید و هرگاه
از دهشت گفتن بر زبان او آید ائمه ظاهر حاضر تلقین او میکنند پس او را اشارتها میدهند و در آن از هیبت
برادبا زمیکنند و هرگاه ایمان کامل نیست بقبیح تر صورتی برادر دارد میگوید موهای خود را بر زمین میکشند و با
پا بر زمین راه میکاوند چشمهای ایشان مانند برق خاطف و آواز ایشان مانند رعد سئوال میکنند جواب
نمیگوید با عمودی که هرگاه چون دلش بخواهند طرف او را حرکت بدهند قادر نیستند ضربی بر سر او
میزنند که هر ذره روح غیر از ثقلین از آن ضربت بر خود میلرزد دجبات دعقارب را بر او مسلط میکنند
نود و نه تنین بر او مسلط میشود که اگر یکی از آنها نفخی بر روی زمین بدمد اصلا نمی رسد الی الابد بر او تنگ میدارد
زمین قبر که هر روزه صدا میکند انا بیت الظلمة انا بیت الوحدة انا بیت الدیدان و گوش شنیدن او در ایام
از روز هم بیست خطاب میکند اگر مومن است میگوید مرحبا و اهلا لقد کنت احبک و انت عاطفی تکلیف
از او خلت بطی پس بقدر مد بصر بر او متسع میشود و اگر فاسقست میگوید لا مرحبا و لا اهلا اما و الله لقد کنت ابغضک
و انت عاطفی تکلیف از او خلت بطی پس فشاری میدهد که مغز سر او از ناخنهای پا بیرون میاید
و هر یک با عمل خود محشور میشود اعمال مثالیه فانک ملاقیه حضرت پیغمبر و فتیکه جنازه سعد را میبردند در شان او
پاهای برهنه راه میرفت عرض کردند یا رسول الله چرا چنین پاهای برهنه تشریف میبرید فرمود از کثرت ازدحام ملائکه

غرض با این جاه و جلال سعد را بر در قبر گذاشتند دفنش کردند رسول خدا بالای سر قبر نشسته بود که یکدفعه
حالت حضرت برهم خورده رنگش متغیر شد اصحاب عرض کردند یا رسول الله سبب تغیر حال مبارک چه است
فرمود آن سعد اذ اصابته ضغطة بدرستیکه قبر فشار داد سعد را اصحاب عرض کردند یا رسول الله
این تفضیل و تجلیل که شما از سعد کردید با وجود این قبر فشار داد فقال نعم انه کان فی خلقه مع اهله
فرمود بلی در سعد با اهلش بد خلق بود ~~و من جهل اطاق خدا تعالی~~ همچنین است که عیسی گفت و السلام علی
یوم ولدت و یوم اموت و یوم تبعث حیا یوم ولادت نخست است زیرا که طفل با آن تنگی و کثافت جا
همینکه بیرون افتاد گریان میشود بواسطه الهام الهی مصائب ترک را گذشته که ما فراموش کرده ایم
هر روزه این آواز را است که ملک ندا در کل یوم لدوا للموت و ابنوا للخراب هر موئی که سفید میشود میگوید
بمیری و هر ضعفی هر مرضی که عارضت میشود هر خستگی هر کلفتی این خبر را میدهد بعضی در خانه نزاع میکنند
بدعا پیغمبر حضرت از آن متکلم شد گفت من پادشاهی بوده آمدم سلطنت کرده ام اخر کار همین است
هر خستگی بلسان مقال اگر نمیگوید بلسان حال گویا این مقاله است بول از موت بخویت که حضرت عیسی
سام این نوح را احیا میکند از حال موت چه میگوید میگوید بنور سورش ترک دل ما نیست
و انا بول روز لیست چون اسرافیل در صور میدمد ایتها الارواح الخارجة و ایتها العظام النخرة و الاجساد البالیة
و العروق المنقطعة و الجلود المتمزقة و الشعور المتناثرة قوموا لفصل القضاء از هیبت این آواز یکمرتبه اخراء
متفرقه متلاشی شده از همدیگر مجتمع و خلق اولین و آخرین بلکه با دحوش و سباع مانند نباتات
بهاری با سرهای برهنه و بدنهای متغیر خاک آلوده و دلهای پر از هم و بخار از طول مدت بر زخم و خوف عقاب کار
از قبور بر میخیزند بنظر مرة عن یمینه و اخری عن شماله از اهمال تن فی شان غیر شانه لکل امرء منهم
یومئذ شان یغنیه ستارها را ملاحظه میکنند ریخته و آسمانها از هیبت الهی مانند نقره گداخته و زمین
متبدل متغیر بهر نفسی بذر شده احاطه میکند اجب رب العزة از خوف و ترس موهای سر و بدن
فوراً سفید میشود زلزله در زمین میافتد هر طفلی پیر میشود یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة
عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و ترى الناس سکاری و ما هم بسکاری
و لکن عذاب الله شدید یکقدم در لحد و یکقدم بر لب قبر سیصد سال متحیر میمانند و بروایتی هزار سال بالای قبر
متحیر میمانند شنیدن رجوع بجهت میکنند مهیب تر از این ندا هم نیست ندای جبرئیل است یا سکان الثری البسوا
لباس الفزع قال الحسین قتل بکربلا که تن اطفال اهل بیت از هیبت این آواز یکمرتبه با سرهای برهنه
از خیام بیرون آمدند گریبانها چاک زده ناله و آه و واحسرتاه و اعلیاه و واحسیناه و واحسنیاه بر آمد در آن حال
زینب گفت الیوم مات محمد المصطفی الیوم مات علی المرتضی الیوم مات فاطمة الزهراء

المجلس الاول

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد واله اجمعين

في المجلس العلم والموقنة الذيات يشهد انه لا اله الا هو والملئكة واولوا العلم قائما بالقسط وتوردوه الى الرسول والى اولي الامر
منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم فلولا نفر منهم من كل طائفة فرقة ليتفقهوا في الدين وليتذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون

عن الاصبغ

الاخبار في النبوي اللهم ارحم خلفائي قيل يا رسول الله ومن خلفائك قال الذين ياتون من بعدي ويروون حديثي وسنتي

عن الصادق

عن امير المؤمنين قال سمعت رسول الله يقول طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة فاطلبوا العلم من مظانه واقتبسوه من اهله
فان تعليمه لله حسنة وطلبه عبادة والمذاكرة به تسبيح والعمل به جهاد وتعليمه من لا يعلمه صدقة وبذله لاهله قربة الى الله
لانه معالم الحلال والحرام ومنار سبل الجنة والمونس في الوحشة والصاحب في الغربة والوحدة والمحدث في الخلوة والدليل على السراء
والضراء والسلاح على الاعداء والزين عند الاخلاء يرفع الله به اقواما فيجعلهم في الخير قادة تقتص آثارهم
ويهتدى بفعالهم وينتهى الى رايهم ترغب الملئكة في خلتهم وبجناحها تمسحهم في صلاتهم تستغفر لهم كل رطب
ويابس حتى حيتان البحر وهوامه وسباع البر وانعامه ان العلم حيوة القلوب من العمى وضياء الابصار من الظلمة
وقوة الابدان من الضعف يبلغ بالعبد منازل الاخيار ومجالس الابرار والدرجات العلى في الدنيا والاخرة الذكر فيه
يعدل بالصيام ومدارسته بالقيام به يطاع الرب وبعبد وبه توصل الارحام وبه يعرف الحلال والحرام العلم امام العمل

يقتفى الاخبار

والعمل تابعه يلهمه السعداء ويحرمه الاشقياء فطوبى لمن لم يحرمه الله منه فقط عن امير المؤمنين ع قال يا ايها الناس اعلموا
ان كمال الدين طلب العلم والعمل به وان طلب العلم اوجب عليكم من طلب المال ان المال مقسوم بينكم مضمون لكم قد قسمه عادل
بينكم وسيفي لكم به والعلم مخزون عليكم عند اهله قد امرتم بطلبه منهم فاطلبوه واعلموا ان كثرة المال مفسدة للدين
مقساة للقلوب وان كثرة العلم والعمل به مصلحة للدين سبب الى الجنة وانفاق نفيس المال والعلم زكوة الانفاق
وانفاقه بذله الى مستحقيه ورواته واعلموا ان صحبة العالم واتباعه دين يدان الله به وطاعة مكسبة للحسنات ممحاة
للسيئات وذخيرة للمؤمنين ورفعة في حياتهم وجميل الاحدوثة عنهم بعد موتهم ان العلم ذو فضائل كثيرة فراسه التواضع
وعينه البراءة من الحسد واذنه الفهم ولسانه الصدق وحفظه الفحص وقلبه حسن النية وعقله معرفة الاشياء والامور
ويده الرحمة وهمته السلامة ورجله زيارة العلماء وحكمته الورع وسنوره النجاة وقائده العافية ومركبه الوفاء وسلاحه
لين الكلام وسيفه الرضا وقوسه المداراة وجيشه مجادرة العلماء ومالية الادب وذخيرته اجتناب الذنوب وزاده

ايضا عن

المعروف وماواه الموادعة ودليله الهدى ورفيقه محبة الاخيار عن امير المؤمنين ع قال قوام الدين باربعة بعالم ناطق
مستعمل له وغني لا يبخل بفضله على اهل دين الله وفقير لا يبيع اخرته بدنياه وجاهل لا يستنكف عن طلب العلم فاذا اكتتم العالم علمه

وتكثر الفخر وباهى الفقراء آخرته بدنياه وتستكبر على من طلب العلم رحمت الدنيا على آخرتها تهون ولا تهون
كثرة الساجد واجتماع قوم مختلفة قدما يا امير المؤمنين كيف العيش في ذلك الزمان فقال خالطوهم
بالبرانية ينفي في الظاهر وخالفوهم في الباطن للمرء ما اكتسب وهو مع من احب وانتظروا موت ذلك
الفرج من الله تعالى عن كميل بن زياد قال خرج الي علي بن ابي طالب فاخذ بيدي واخرجني الى الجبانة
فجلس وجلست ثم اخرج نفسه الي فقال يا كميل احفظ عني ما اقول لك وفي بعض النسخ ان هذه القلوب اوعية
فخيرها اوعاها احفظ عني ما اقول وفي نسخة اخرى عن كميل قال كنت مع امير المؤمنين علي بن ابي طالب في مسجد
الكوفة وقد صلينا لها الآخرة فاخذ بيدي حتى خرجنا من المسجد فمشى حتى خرج الى ظهر الكوفة لا يكلمني بكلمة
فلما جبنا نفس ثم قال يا كميل ان هذه القلوب اوعية فخيرها اوعاها احفظ عني ما اقول الناس على ثلاثة
عالم رباني ومتعلم على سبيل نجاة وهمج رعاع اتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح لم يستضيئوا
بنور العلم فيهتدوا ولم يلجئوا الى ركن وثيق يا كميل العلم خير من المال العلم يحرسك وانت تحرس
المال والمال تنقصه النفقة والعلم يزكو على الانفاق يا كميل محبة العالم دين يدان به تكسبه الطاعة في حياته وجميل الاحدوثة
بعد وفاته ومنفعة المال تزول بزواله يا كميل مات خزان الاموال وهم احياء والعلماء باقون ما بقي الدهر اعيانهم مفقودة
واشباههم في القلوب موجودة اه اه ان ههنا لعلما جما وهو اشار بيده الى صدره لو اصبت له حملة بلى اصبت لقنا
غير مأمون يستعمل آلة الدين في طلب الدنيا ويستظهر بحجج الله على خلقه وبنعمه على عباده ليتخذه الضعفاء ليجنة من دون
ولي الحق او منقادا لحملة العلم لا بصيرة له في احيائه يقدح الشك في قلبه باول عارض من شبهة الا لا
ذلك لا ينقدح بالذات سلس القياد للشهوات او منهوما بالجمع والادخار ليسا من رعاة الدين في شيء
اقرب شبها بهما الانعام سبحانه كذلك يموت العلم بموت حامليه اللهم بلى لا تخلو الارض من قائم لله بحجة
اما ظاهرا مشهورا او خائفا مغمورا لئلا تبطل حجج الله وبيناته وكم واين اولئك الاقلون عددا الاعظمون خطرا بهم
يحفظ الله حججه حتى يودعوها نظراءهم ويزرعوها في قلوب اشباههم هجم بهم العلم على حقائق الامور فباشروا
روح اليقين واستلانوا ما استوعره المترفون وانسوا بما استوحش منه الجاهلون صحبوا الدنيا بابدان ارواحها
معلقة بالمحل الاعلى يا كميل اولئك خلفاء الله والدعاة الى دينه هاه هاه شوقا الى رؤيتهم واستغفر الله لي ولكم
وفي نسخة اخرى عن هذا الخبر الا ان فيه محبة العالم دين يدان الله به يا كميل منفعة المال مات خزان المال
والعلماء باقون ما بقي الدهر ههنا يفتتح بشك لنهمة ظاهر موشوم واستشعر بخمور وبلغة دان اولئك ارواح بغير
ما استوعره خلفاء الله في ارضه الدعاة الى دينه هاه هاه شوقا الى رؤيتهم واستغفر الله لي ولكم
بدر قال انصرف اذا اصبحت وفي الرواية الثوب الى امير المؤمنين بالنجف الا هاهنا العلم لو اصبت له حملة بلى ها هنا

وفقد كل ما كان كينه دانى اهل العلم اعداء فخر بعلم تنش حيا به ابدا الناس موتى واهل العلم احيا
بعض نسخ ... الواهب من يتقرب على العلم ومدحه وجد نيست در هر ذى شعورى كه علم مرتبه اش فوق مرتبه
صحت بلكه اين حجه از جهت شدت وضوح محتاج باستدلال نيست حتى ان اغبيا الترك واجلاف العرب
يعاندون جاحدهم مجبولة على التوبيخ لسوء فهمهم لاختصاصهم بمزيد علم منفاد من الحجة بتمثيلها بالبهيمة بصهيلها ترك
لشعورها بتميز الانسان بكمال عما يدركه جهاد بمرتبة العلم في القرب من رب العالمين والالتحاق بانس الملائكة
ومخالطة الملأ الاعلى هذا في الآخرة واما في الدنيا فالعز والوقار والتوجه على الملوك والزوم الآخرة بنى جباه
وايضا شكى نيست در اينكه موجود هر موجود منقسم است بجماد ونبات ودنا هر شرف ذاتى
منقسم است بحساس وغير حساس وحساس منقسم بعاقل وغير عاقل وعاقل منقسم
وعاقل منقسم است بعالم وجاهل وعالم افضلست فالعالم اشرف المخلوقات الاثار والاخبار علم وجود آنكه
نبايدت زانكه كه اهل زدل بزايدت خشية الله را نشان علم دان انما يخشى الله من عباده العلماء جوز
علم آباد كن رد حديث كو علمتم باكس علم رسمى سه بسه قليت اقال نه از او كيفيت حاصل نه حال
علم موز غير علم عاشقى با تقليس تلبيس نفس اين علوم واين خيالات دور نفس شيطان بود بر آن چو لوح دل از
نقش شيطان بشوى از مدرس درس عشقى هم بگير چند چند از حكمت يونانيان حكمت ايمانيان را هم بدان دل
منور كن بانوار جاهد بالله كاسه ليس بوعاء بعث روزى بقه كرد يقين كرز اكونيد كز عزت همين تو در ان
يكهفته مشغول كه ام علم خواهى شد اى مرد تمام فلسفه يا نحو يا طب يا نجوم هندسه يا رمل يا اعداد اشوم يا سيو
وف وفى دوش از مرغ ده چيزش سكيف از روى طرب ايها القوم الذين في الدرسة كلما حصلتم لها
فكر كه ان كان في غير الحبيب ما لكم في نشأة الاخرى نصيب فاعتبروا يا قوم عن روح الفؤاد كل علم ليس يعرف الله
نصيحت بشنو از دانه قرآنكه باد ابارت از هر بدخداوند زهر هند كه در وقت حضرت كار بندى
مرا نهاد شد حال ترا گفت ترا ميايد اقبال مرا رفت بريشانى زعمر رفته خويش از دل ارسال ماه نفقه خويش بكوش اكنون كه در
مايه دارى بفرق از جبر دولت سايه دار اگر خواهى سعادت دانش آموز تو تا بر مراد خويش فيروز هواى عيش فروش از سر بدان
پس كودكى كه نيز كس كه آموزى هنر اند جوانى كه در كفت پيرى كار مانى بر آن علم كه كسب اندر صغر شد نخاطر چون
نقش محو شد نمايد هيچكس عمر دوباره بدانش كوش كز دنيت چاره نخست از كسب دانش بهره در شو زهر آبا دنا دو نيز
هر كسب علم كرد در علم كوش كه علم بى علم زهر است با نوش بود معلوم هر آزاد دبند كه نادان مرده
و دانا است زنده كو شنيدى دو شخص اهل مكن خوى بتصيب كمال نفس كس روى اگر باشد است تاريك گردد
بقول بزرگ دانش آموز هنر آموز كز هنر مندى درك ... دور بندى هر كه را موخش ندارد ننگ در بر آرزو آب دلش

و انکه دانش نباشد پیش روزی زنگ دارد و زدانش اموزی ارسا بز طبع که هر کوش که شد
از کاهی سفال فروش بیخورد سکان صید سکان چه بتقلیم علم نیست حلال جان چه عفت و عقل رد بخش او
عقل جان است و دانست تن او تا جوانی و تندرستی است ایدا اسباب هر مراد بدست تو که
هر سنبری جهاندار ره کنون رد که با پر آن دارد — یقال الامم علی اختلاف الادیان والازمان نفقة علی
اخلاق ربقة العلم والزهد والاحسان والامانة لابی سعید الکاتب لا تیأس اذا کنت ذا ادب علی خمول ان
ترقی الی الفلک بلیاتر الذهب الابریز مطرحا فی التراب ازهاه راخلیلا علی الملک یقال من غرس العلم اجتنی الثناء
ومن غرس الزهد اجتنی الغرة ومن غرس الاحسان اجتنی المحبة ومن غرس الفکر اجتنی الحکمة ومن غرس الوقار
اجتنی المهابة ومن غرس البر اجتنی الحب ومن غرس الحرص اجتنی الذل ومن غرس الطمع اجتنی الکد قیل لم ار
امثال الرجال تفاوتت لدی الفضل حتی عد الف بواحد ربیر وما کفی المکارم حیث کانت ولا اهل
حیث کانوا بازی چون شود عمر شبه است که منوخ شده است لذا بهر هه کفته شد کفتار
اما الاثار فلنذکر بعض احوال بعض من عیاه اعیان علمائنا ومحدثینا منهم الشیخ الاجل الاعظم
کافی التوقیع الرفیع منهم الشیخ الجلیل ابو عبد الله محمد ابن محمد ابن النعمان بن عبد السلام ابن
البغدادی الملقب الشیخ المفید سنه تولد در سه سال پیش از ناحیه تعدد سنه صدور یافت
غزال مکاتیب این بود للاخ السدید والولی الرشید الشیخ المفید ابی عبد الله محمد ابن محمد ابن النعمان
ادام الله عزه من مستودع العهد الماخوذ علی العباد بسم الله الرحمن الرحیم سلام علیک ایها الولی
المخلص فینا بالیقین فانا نحمد الیک الله الذی لا اله الا هو ونسئله الصلوة علی سیدنا ومولانا ونبینا محمد
واله الطیبین الطاهرین ونسئلک ادام الله توفیقک لنصرة الحق واخلاص مودتک من تخلف عنا
بالصدق انه قد ازل لنا فی تشریفک بالمکاتبة ما اوجب ثقتنا بک وتخصیصک بما تؤدیه عنا
الی موالینا قبلک ایاهم الذی لطف الله لک عنه وکفاهم المهم برعایتک لهم ومحبتک نفقة اولیائه
بعونه علی اعدائه الناکبین عن دینه علی ما نذکره واعرفک فیما تادیه الی من تسکن الیهم بامر سمه
ان شاء الله کمن وان کانت نادرة مکاتبنا الی عن مساکن الظالمین حیث انذر اناه الله
لنا من الصلاح ولشیعتنا المؤمنین فی ذلک ما وهبت ودولة الدنیا للفاسقین فانا نحمد الله علینا
بانبائکم ولا نرغب عما شئتم من اخبارکم وموفقنا بالرفق الذی اصابکم فتح کثیر منکم الی ما کان
السلف الصالح عنه شاسعا وبعد والعهد الماخوذ منهم وراء ظهورهم کانهم لا یعلمون ان اباءهم هلکوا
بذنوبهم ولا ناسین ذکرکم ولولا ذلک لنزل بکم البلاء واصطلمکم الاعداء فاتقوا الله جل جلاله
وظاهرونا علی انتیاشکم من فتنة قد اناخت علیکم بکلکلها فیها من حرم اجله ویحرم عطیه

من اورک اهله دهر اماره لازدف حرکتنا باسرنا واهتمنا وانه تهم نوره ولو کره المشرکون اعتصموا
بالتقیة من سنت نار کل هلکة یشتهیها عصب امویه بها فرقة مهتدیه اتاز عیم بنی من ذرهم منها
المواطن الخفیة وسلک فی الطریق منها بسبل الرضیة اذ اصبحوا الادلی من سنتکم هذه فاعتبروا
یا محدث فیه واستیقظوا من رقدتکم لما یکون من الذریة ستظهر لکم من السنابک جملة ومن الارض
مثلها بالسویة ویحدث فی ارض المشرق ما یحزن ویقلق ویغلب من بعد علی الموالیات
طوائف عن الاسلام تراق بغیض بسوفها لهم علی اهله الازراق ثم تفرج الغمة عن بلده بوا طائفة
من الاشرار یسیر لهلاکه المتقول الاخیار ویتفق لمرید الحج من الافاق ما یکونه علی تویر غلبه منهم
واتفاق ولنا فی تیسیرهم علی الاختیار منهم والوفاق شان یظهر علی نظام ودلیل یفتعل علی امرا
شکها قرب به من محبتنا ولیتحف بابد منه من کرامتنا وسخطنا فان امرا بعقبه فی ذلک لله
تفضله توبته ولا یجیبه من عقابنا ندم علی حوبته والله یلهمک الرشد ویلطف بکم بالتوفیق رحمته